ایران زندگی

■ سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۷۱ ■ سه‌شنبه ■ ۱۱ مرداد ۱۴۰۱
■ ۴ محرم ۱۴۴۴ ■ Tuesday ■ 2 August 2022

رسوب‌گذاری مانع هدایت جریان‌های سیلابی به تالاب‌ها می‌شود

سیلاب، کام تالاب‌ها را شیرین کرد

۱۷

روی خوش مونسون به یزد

باران قرن برای اولین بار در سراسر سرزمین همیشه تشنه بارید

۱۶

گزارش «ایران» از سامانه برخط کاریابی کارگران ساختمانی

«ملی کار» قدمی نو برای کاریابی کارگران

۲۲

بررسی «نسبت نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی» در میزگردی با حضور منصور میراحمدی و سید سجاد ایزدهی

گذار از نظم سلطانی

۱۸

در زمینی به مساحت ۱۲ هکتار

بزرگترین تعزیه میدانی کشور در فسا اجرا می‌شود

۱۶

رئیس کل دادگستری خوزستان:

۲۱ متهم حادثه ریزش متروپل در دادگاه حاضر شدند

۱۹

محمد معتمدی خواننده موسیقی ایرانی از رسالت هنرمندان در موضوعات اجتماعی و کنسرت گلریزان اخیرش می‌گوید

موسیقی ایران روی کوک نیکوکاری و همیاری

۲۳

محسن چاوشی و آزادی ۸۵۱ نفر از زندانیان تحت حمایت ستاد مردمی دیه

۲۳

عکس: ابوالفضل رستمی/ ایران

باشگاه‌ها بازیکن نمی‌دهند، شاگردان مهدوی کیا بلاتکلیف هستند

تیم امید در باتلاق ناامیدی

۲۰

کشتی فرنگی نوجوانان از پنجمی تا قهرمانی جهان؛ آزاد بدون سکو

زنگ خطر را جدی بگیریم

۲۱

هزار عروسک رنگارنگ در طبقه‌بندی ملل و اقوام ایران در «فارس» به نمایش درآمد

پیام آوران صلح در موزه عروسک‌های «اِوَز»

ایران با تمدن و فرهنگی کهن، یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان به لحاظ ساخت عروسک‌های دست‌ساز سنتی است. در جای جای این مرز و بوم، بیش از ۸۰۰ نوع عروسک بومی و باستانی وجود دارد که در دل هر کدام‌شان قصه‌ای به بلندای آفتاب و به زیبایی لبخندی بی‌بهانه، نهفته است؛ قصه‌هایی که سبک زندگی اقوام ایرانی را در قالب بازی به کودکان آموزش داده و زمینه دوستی، همدلی و...

۱۷

رئیس مرکز اورژانس تهران خبر داد

حمله سگ‌های خانگی به تکنیسین‌های اورژانس

۱۹

گشتی در بازار فروش ادوات عزاداری ناصر خسرو

پرچم‌های عزا افراشته شد

رضا معطریان/ ایران

گزارش

محمد معصومیان
گزارش‌نویس

پیاده‌رو خیابان ناصرخسرو تهران شبیه هیأتی بزرگ است. پرچم‌های عزای امام حسین(ع) خیابان را سیاهپوش کرده است. مردم دسته دسته برای خرید طبل و علم و کتل و سنج و زنجیر از همه جای ایران به این خیابان آمده‌اند تا برای هیأت‌های مذهبی ایام محرم خرید کنند. در این میان مردم هم برای خریدهای کوچکتر مثل زنجیر و طبل کوچک برای کودکان با تصاویر و شعارهایی قابل فهم برای بچه‌ها به بازار آمده‌اند. نوجوانان زیادی هم دیده می‌شوند که دنبال طبل‌های بزرگند. یکی از این نوجوان‌ها که مشغول امتحان کردن صدای یک طبل است می‌گوید: «همیشه آرزو داشته ام در دسته روز عاشورا طبل بزنم و بالاخره اگر خدا بخواهد امسال به آرزویم می‌رسم.»

با آغاز دهه محرم شهر به شکل محسوسی تغییر شکل می‌دهد و حال و هوای مردم عوض می‌شود. بنرها و پارچه‌ها به احترام این ایام برافراشته می‌شود و هیأت‌های مذهبی مشغول بستن داربست و آویزان کردن پرچم‌های عزا می‌شوند؛ پرچم‌هایی که عمدتاً از خیابان ناصرخسرو تهیه می‌شود. این خیابان هر ساله در این ایام یکی از راسته‌های فروش وسایل مربوط به عزاداری محرم است. کمی از ظهر گذشته که از میان بازار وارد خیابان می‌شوم. پرچم‌ها در باد گرم تابستان آرام تکان می‌خورند و از دور صدای نوحه می‌آید و می‌توانم پسری جوان را ببینم که در بازار می‌چرخد و با طبل، مارش عزا می‌نوازد. ابتدای خیابان پسری جوان پشت دخل نشسته و مشغول خوردن ناهار است. روی دیوار زره و کلاهخود و شمشیر و سپر آویزان است. به نظر می‌آید لباس مخصوص تعزیه باشد. جلوی در مغازه هم در جعبه‌های بزرگ و کوچک زنجیر، چوب طبل و سربند برای فروش گذاشته شده است. مرد میانسالی جلوی در به مشتری‌ها قیمت می‌دهد. داخل می‌روم و پسر جوان همین‌طور که مشغول خوردن ناهار است از گران شدن لوازم می‌گوید که باعث شده اندکی از تعداد مشتری‌ها کم شود. او می‌گوید از همه قشری برای خرید به اینجا می‌آیند: «خیلی از مشتری‌های ما از شهرستان‌های دور و نزدیک به اینجا می‌آیند تا برای هیأت خرید عمده کنند.»

بیرون مغازه مردی با لهجه مازندرانی مشغول قیمت گرفتن است. او که از روستایی در اطراف ساری می‌آید به قول خودش مشغول قیمت گرفتن و چانه زدن است تا بتواند در نهایت برای هیأت روستا زنجیر بخرد: «زنجیرهای هیأت بعد از چند سال زنگ زده و دسته‌هایشان به خاطر رطوبت پوسیده. برای همین مردم پول جمع کردند و به من سپردند که بیایم تهران خرید کنم، چون پسرم تهران خانه دارد برای من از بقیه محل راحت‌تر بود که بیایم و سر فرصت با قیمت مناسب‌تر خرید کنم.» کمی جلوتر مغازه‌ای انواع پارچه و پرچم عزا را در پیاده‌رو برافراشته و فروشنده بین پرچم‌ها قدم می‌زند و قیمت می‌دهد. داخل مغازه هم شلوغ است و دو نفر دیگر مشغول بسته‌بندی محصولات هستند. یکی از اتفاقات جالب تغییر کاربری بعضی از مغازه‌هاست مانند یک عطر و اسانس فروشی که بخشی از مغازه را به فروش طبل اختصاص داده است. همه مدل طبلی هم در مغازه‌اش پیدا می‌شود و مرد میانسالی روی صندلی انتهای مغازه مشغول قیمت دادن است. چند پسربچه وارد مغازه می‌شوند و با دست روی طبل می‌زنند که اعصاب فروشنده را بهم می‌ریزد اما واکنشی نشان نمی‌دهد و به من لبخند می‌زند. یکی از پسربچه‌ها که جذب طبلی که پوشیده از خز است می‌شود و خیلی جدی از فروشنده در مورد جنس طبل می‌پرسد. آنقدر جدی که فروشنده قانع می‌شود مانند یک بزرگسال با او برخورد کند: «روی طبل پوست شتر است و اطرافش هم پشم و قیمتش ۷۰۰ هزار تومان است.» مرد دیگری وارد می‌شود و از شماره طبل‌ها می‌پرسد که مرد فروشنده می‌گوید چیزی از شماره‌ها نمی‌داند. خریدار از قزوین آمده تا برای هیأت خرید کند: «امروز صبح از قزوین آمده‌ام و تا عصر باید خرید کنم و برگردم.» با او چند قدمی همراه می‌شوم. می‌گوید از مسئولیتی که به او سپرده‌اند هم خوشحال است، هم نگران: «ما حسینیه کوچکی داریم که سال هاست مسئولیتش به عهده من است. خدا را شکر آنقدر آبرو دارم که مردم پول در اختیارم بگذارند ولی خب مسئولیتی است که باید از عهده‌اش بربیایم و جنس خوب و باکیفیت با قیمت مناسب خریداری کنم.»

مغازه‌دارها تی‌شرت‌های مشکی بچگانه را روی پایه‌های چوبی گذاشته‌اند؛ تی‌شرت‌هایی که روی آن نام حسین سیدالشهدا(ع) و حضرت ابوالفضل نقش بسته است. پدر و مادری که برای خرید آمده‌اند لباس را روی تن کودک می‌گیرند تا ببینند سایز آن مناسب است یا نه، چون جایی برای پرو کردن در خیابان نیست. کمی می‌ایستم و آنها را تماشا می‌کنم که بعد از خرید لباس یک زنجیر کوچک طلایی هم برای فرزند تقریباً ۸ یا ۹ ساله خود می‌خرند و چشمان کودک از خوشحالی می‌درخشد. پیش می‌روم و با پدر خانواده سر حرف را باز می‌کنم. او از علاقه کودک به هیأت می‌گوید: «راستش من هم بچه بودم عاشق هیأت بودم برای همین حس و حال فرزندم را درک می‌کنم و امروز از کارم زدم که بیایم برای او لباس مشکی و زنجیر بخرم. هر شب که خانه می‌رفتم از من قول می‌گرفت که زودتر برویم دیگر گفتم به آخر هفته موکول نکنم که شلوغ‌تر است.»

در یکی از مغازه‌های سیاهپوش ناصرخسرو زیبایی زری‌دوزی پرچم‌های عزا چشم را خیره می‌کند. کمی جلوتر هم فروشگاهی پارچه قلمکار اصفهان را روی ورودی به نمایش گذاشته و فروشنده آن را کار دست هنرمندان اصفهانی معرفی می‌کند. پارچه‌های چاپی با عناوین «به روضه سیدالشهدا(ع) خوش آمدید» یا «با وضو وارد شوید» هم به چشم می‌خورد. در فروشگاه بعدی دو چرخ قدیمی خیاطی و پیرمردی که پشت چرخ نشسته است و مشغول قلاب‌دوزی اطراف پارچه‌ای مشکی است بهانه رفتن‌ام به داخل مغازه می‌شود.

مرد دیگری که صاحب مغازه است درحال فروش بسته‌های پرچم عزا به مردی است که برای خرید مسجد محل به بازار آمده است. صاحب مغازه مردی درشت هیکل و خوش برخورد است و آن طور که می‌گوید بیست سال بیشتر است که در همین مغازه همین شغل را دارد. بعد از رفتن مشتری او از اینکه باقی مغازه‌های این راسته در این ایام پا در کفش او که تولیدکننده و فروشنده است می‌گذارند شکایت می‌کند: «من و چند مغازه دیگر در این راسته کل سال پرچم و پارچه می‌فروشیم اما در این ایام باقی مغازه‌ها تغییر کاربری می‌دهند. هیچ قانونی جلوی آنها را نمی‌گیرد و اتحادیه هم واکنشی ندارد. طرف کت و شلوار فروش، عطر فروش و موبایل فروش بوده و الان توی مغازه‌اش پرچم گذاشته و می‌فروشد.» مرد پشت چرخ می‌گوید: «این کار به نیت اباعبدالله(ع) است و برکت دارد.» صدای چرخ خیاطی که ۵۰ سال عمر دارد در فضا می‌پیچد و مرد خیاط کم حرف مشغول به کار می‌شود. اطراف مغازه پر از پارچه‌های ستونی، کتیبه‌هایی با اشعاری در مدح امام حسین(ع) و پارچه‌هایی با طرح اشک است که روی آن نام فاطمه‌الزهرا(س) یا حضرت ابوالفضل‌العباس دوخته شده است.

صاحب مغازه بعد از فروش به سمتم برمی‌گردد و از کسادی بازار در این چند ساله کرونا می‌گوید. او امیدوار است امسال اوضاع کاسبی بهتر شود هرچند معتقد است گرانی مواد اولیه باعث گران شدن اجناس شده است. پیاده‌رو از مردم پر و خالی می‌شود. عده‌ای مشغول جابه‌جایی اجناس خریداری شده روی صندلی و صندوق ماشین‌ها هستند و بعضی از این مغازه به مغازه دیگری می‌روند و مشغول قیمت گرفتن هستند. سه پسر جوان که ۱۷ یا ۱۸ ساله به نظر می‌رسند توجه‌ام را جلب می‌کنند که به دقت درحال بررسی طبل‌های بزرگ هستند و صدای آنها را بررسی می‌کنند. با یکی از آنها با اشتیاقی که نشان می‌دهد و به نظر خریدار است سرحرف را باز می‌کنم و او از آرزوی قدیمی اش که داشتن طبلی بزرگ برای همراهی در دسته محله است می‌گوید: «از بچگی عاشق محرم بودم و دلم می‌خواست یکی از کسانی باشم که بین دسته طبل می‌زنند. این دو سه سال به خاطر کرونا کمتر دسته روی بود اما امسال دیگر می‌خواهم با پولی که جمع کرده‌ام یک طبل خوب و بزرگ بخرم.» دوستش مداح است و نظری راجع به طبل ندارد. آنها هرکدام به شکلی عاشق محرم و هیأت و دسته عزاداری امام حسین(ع) هستند.

> از بچگی عاشق محرم بودم و دلم می‌خواست یکی از کسانی باشم که بین دسته طبل می‌زنند. این دو سه سال به خاطر کرونا کمتر دسته روی بود اما امسال دیگر می‌خواهم با پولی که جمع کرده‌ام یک طبل خوب و بزرگ بخرم